دیوانه حافظ

افشار جابری و حافظ شیرازی

«در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک»
آگاه شو از نحوه اطفای حریقش

شوخی با تیتر روزنامه‌ها

محدثه مطهری

آزمایش بزرگ‌ترین موشک ایران
این موشک با این بزرگیش بازم از سوراخای گنبد آهنین رد می‌شه!

مشکلات کشور با تکیه بر توان مردم حل می‌شود
یه کم اگر ممکنه این مشکلات رو جابه جا کنید. توانم خواب رفته می‌خوام یه تکونی بهش بدم.

تسهیلات کلان به شرط نام و نشانی عیان
دیگه عیان‌تر از ما؟ ما حتی تو فضای مجازی هم با عکس و اسم خودمون فعالیت می‌کنیم.

توافقات اقتصادی تهران-مسقط
ما که خودمون مسقطی داشتیم!

معمای همسان‌سازی حقوق بازنشستگان
یه راهنمایی می‌کنید؟

وجدان‌های بیدار علیه رژیم جعلی
والا الان دیگه وجدان‌های خواب و وجدان‌های در حال چرت هم علیه اسرائیل موضع می‌گیرن. منتها بعضیا بی‌وجدانن، اونا رو کاریشون نمی‌شه کرد.

تعبیر خواب های برنجی

نوید ارتیانی

در باب نهم از «کتاب وهمیات» مبحث خواب‌های اقتصادی، بحثی درباره خواب دیدن برنج بیان شده که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

- اگر شخصی در خواب دید در حال خرید برنج است، قطعاً گنج پیدا کرده. در همان خواب باید خود را به منزل برساند و سریعاً برنج‌ها را آماده طبخ کند و بخورد؛ زیرا در بیداری چنین فرصتی نصیبش نخواهد شد.
- اگر شخصی در حال خوردن برنج بدون خورشت باشد، بزودی در قرعه کشی بانک، کمک‌هزینه خرید برنج را برنده می‌شود. پس سریعاً بیدار شده و در اولین بانک حساب باز کند که ان‌شاءالله خیر است.
- اگر شخصی در خواب دید خورشت می‌خورد بدون برنج، از لحاظ مالی به تنگنا می‌خورد؛ زیرا در خواب خودش هم برنج نمی‌بیند چه برسد به بیداری. بعد از بیدار شدن به طرفین نگاه کند و زیر لب سه مرتبه بگوید «دیگه بدرد نمیخوره این دنیا» و مجدداً بخوابد بلکه گرفتاری مالی او حل شود.
- اگر شخصی در خواب دید هفت موجود فربه، هفت موجود لاغر را خوردند، بداند که بزودی برای او میهمان می‌آید. باید خودش را برای پذیرایی از آنها آماده کند، پس برود و درخواست وام از نزدیکترین بانک را بدهد، زیر ۱۰۰میلیون تومان بدون ضامن می‌تواند بگیرد.
- اگر شخصی در خواب دید به تنهایی یک دیس برنج به همراه خورشت را می‌خورد، اگر توان خرید برنج را دارد که از خواب بیدار شود و برای خود آماده کند اما اگر توان خرید برنج را نداشت از خواب بیدار نشود و بگذارد تا غذایش تمام شود. این فرصت هر ۱۰۷سال یک بار اتفاق می‌افتد آن را خراب نکند و از آن لذت ببرد.
- شکم درد در خواب دو نشانه دارد؛ یکی از سیری و یکی از گرسنگی زیاد است، حال برود با خود خلوت کند که شام چه خورده که به این وضعیت دچار شده، در هر دو صورت توصیه می‌شود از خوردن برنج پرهیز کند زیرا بعد از خرید ممکن است قلبش هم درد بگیرد.

در دسرهای عظیم ۳

زمستان خود را چگونه گذراندید؟

فیروزه کوهیانی

خانم اجازه ما زمستان خود را در صف گذراندیم. همین حالا که داریم انشای‌مان را در شاد تایپ می‌کنیم، در صف جلوی در بانک هستیم. پدرمان تا خبر وام بدون ضامن را از تلویزیون شنید، کارت ملی برادرم را برداشت و دست مرا گرفت و به بانک آورد تا اگر با کارت ملی دادند دو تا وام بگیرد. شاید بگویید چرا مرا برد. خانم اجازه مثل شما که مرا همیشه نیمکت آخر می‌نشانید تا بقیه تخته را ببینند، پدرم هم همیشه مرا به جای برادرم به صف‌ها می‌برد. معلم مهربانم اینکه انشایم هنوز به دست‌تان نرسیده به خاطر سرعت تایپ من یا تنبلی در انجام تکالیفم نیست، به خاطر شکم پشت سری‌ام است که سرم را به کمر جلویی فشرده و... اگر می‌شود کال ویتنین.

ممنون که صبر کردید، بالاخره بعد از رسیدن به در و رهایی از فشار، با صدای خانمی که می‌گفت: شماره ۴۲۴ به باجه ۴، نوبت ما هم شد. من درست نفهمیدم چه شد فقط شنیدم که آقای پشت شیشه می‌گفت: نامه کسری حقوق می‌خواد، به شما وام بدون ضامن تعلق نمی‌گیره. پدرم گفت: آخه ما که نمی‌دونیم حقوق داریم آخر ماه یا نه چه جوری کسری حقوق بیاریم؟ مرد در حالی که داشت فرمی را پر می‌کرد گفت: پدر جان به شما وام خرد نمی‌دن.

من فهمیدم که بجز تاکسی‌ها بانک‌ها هم پول خرد ندارند، یا دارند و به ما نمی‌دهند. همان لحظه که داشتم انشایم را تمام می‌کردم، پیرزنی وسط بانک داد زد: هی حرص می‌زنین، وام رو وام می‌ذارین، قایم می‌کنین به ما نمی‌دین واسه کجا؟ هیشکی مال و اموال‌شو با خودش نبرده اون دنیا و زیر لب چیزهایی گفت که اگر بنویسم از نمره انشایم کم می‌شود. وقتی به زحمت از بانک خارج شدیم مرد پشت سری‌ام را دیدم، خوشحال به نظر می‌رسید فقط چاله‌ای به اندازه یک توپ در شکمش ایجاد شده بود. پدرم ماجرا را برای مردم داخل صف تعریف کرد، نصف مردم در حالی که می‌گفتند: ای بابا این همه وایسادیم و زنبیل گذاشتیم از صبح، چرا زودتر نگفتند، رفتند. خانم اجازه کسری حقوق باید چیز باکلاسی باشد که به هر کسی نمی‌دهند. با خودم قرار گذاشتم پول تو جیبی‌هایم را جمع کنم و تا آخر ماه یکی برای خودم بخرم. موضوع انشای بعدی‌ام را هم پیدا کردم می‌خواهم در آینده ضامن شوم.

این بود انشای من

مکاتبات اداری پرندگان مهاجر

عنایت بفرمایید ما را نخورند

محمدرضا رضایی

■ از: صنف پرندگان مهاجر
■ به: ستاد کل هماهنگی و مدیریت امور طبیعت

با سلام و بق‌بقوی وافره

به استحضار می‌رساند اخیراً خبری دریافت کردیم مبنی بر اینکه عده‌ای از شکارچیان که به ممنوعیت شکار پرندگان مهاجر معترض بودند، به‌صورت ناشناس و کاملاً ناجوانمردانه قرق یکی از مناطق امن ما را در یکی از نقاط ایران شکسته‌اند و ضمن حمله مسلحانه به محیط بانان آن منطقه، مبادرت به شکار برخی از ما کرده‌اند که مستندات این خبر به‌پیوست ارسال می‌شود. از آنجا که این حمله برای پرندگان مهاجر علاوه بر آسیب‌های جانی، آسیب‌های روحی نیز داشته و متأسفانه بسیاری از پرندگان این صنف از تخم افتاده‌اند، خواهشمند است نسبت به موارد ذیل رسیدگی لازم را مبذول بدارید:

۱. لغو مأموریت پرندگان مهاجر برای مهاجرت به مناطق مذکور و صدور دستور بازگشت به پرندگان مهاجرت کرده حداقل تا زمان رفع کامل خطر
۲. جمع‌آوری لاشه پرندگان شکارشده از بازارروزهای مناطق مذکور
۳. پیگیری برای مجازات عاملان این حادثه و اخذ تضمین از سازمان‌های زیست‌محیطی ایران برای جلوگیری از وقوع دوباره این حوادث

پیشاپیش از پیگیری‌های آن ستاد محترم کمال تشکر را داریم.

■ از ستاد کل هماهنگی و مدیریت امور طبیعت
■ به: صنف پرندگان مهاجر

با سلام و آرزوی بلندپروازی روزافزون

به اطلاع می‌رساند ریاست محترم ستاد، سرکار خانم مادر طبیعت، خواسته‌های مطروحه را با ملائکه‌ای که واسطه خداوند متعال در اداره امور طبیعت بودند، مطرح کردند و با توجه به جمیع جوانب با خواسته شما مبنی بر لغو مأموریت مهاجرت، موافقت نشد؛ چراکه با توجه به بررسی‌های به‌عمل آمده، مهاجرت شما به این مناطق برای حفظ تعادل و توازن طبیعت الزامی است و در هرصورت باید انجام بشود، حتی اگر عده‌ای از فرزندان آدم متوجه این مهم نباشند. لذا خواهشمند است مانند سنوات قبل با ایثار و فداکاری، مأموریت محوله را انجام داده و برای حفظ نظم طبیعت، خطرات احتمالی را به جان بخرید. در مورد خواسته دوم شما نیز پیگیری‌های لازم به‌عمل آمد، لکن متأسفانه پرندگان شکارشده توسط بعضی از انسان‌ها تبدیل به فسنجان شده بودند و حتی استخوان‌هایشان هم سهم گربه‌ها شده بود؛ البته بابت این مورد به صنف گربه‌ها اعم از خانگی و ولگرد، تذکرات لازم داده شد و با گربه‌های خاطی نیز برخورد خواهد شد. لذا ضمن تسلیت برای فقدان هم‌نوعانتان، بابت به‌نتیجه نرسیدن خواسته دومتان نیز متأسفیم. اما در مورد خواسته سوم که بجد پیگیری شد، اقداماتی به شرح ذیل صورت گرفت:

۱. به سازمان‌های ذی‌ربط پیشنهاد شد، زین‌پس شکارچیان غیرمجاز علاوه بر تحمل مجازات‌های قانونی، موظف باشند به شما خدمات بدهند. خدماتی همچون نشستن روی تخم‌هایتان، ساخت لانه با بهترین متریال و خس‌وخاشاک و با هزینه خودشان، تأمین کِرم درجه یک و کافی برای سه وعده غذایی شما در طول مدت اقامت در مناطق مذکور، نگهداری از جوجه‌هایتان در ساعاتی که نیاز به تفریح یا استراحت دارید و سایر خدمات از این قبیل.
۲. طی یک پیمان همکاری قرار شد، سازمان‌های زیست‌محیطی با کمک رسانه‌ها مردم مناطق مذکور را با فواید خام‌گیاه‌خواری و مضرات گوشت‌خواریِ بیش از حد آشنا کنند تا در بازار تقاضا برای گوشت شمار پرندگان مهاجر کاهش یافته و کاسبی شکارچیانِ غیرقانونی از رونق بیفتد.
۳. پیشنهاد شده که در یک روز خاص، جای شما پرندگان و شکارچیان عوض شود و شکارچیان خاطی بدون هیچ دفاعی در طبیعت رها شوند و شما پرندگان به آنها حمله کنید تا حس واقعی شما را درک کرده و متنبه شوند.

ضمن آرزوی موفقیت برای شما پرندگان مهاجر، بازگشت پیروزمندانه و سلامت شما عزیزان را از خداوند منان خواستاریم.

نصیحت نامه سلطان جنگل به شکارچیان

شلخته درو کنید

صنم یاوری

شکارچیان عزیزم، این نامه را در حالی می‌نویسم که در جنگلی پهناور زندگی کرده‌ام و کوله باری از تجربه در شکار داشته‌ام. پدر زحمت کشی هستم که روزانه با یک عدد گور خر راه راه، یک ران کرگدن و کله پاچه گاومیش شکم زن و بچه را سیر کرده ام. به کم قانع بوده‌ام و دستم را در دهان هیچ تمساحی نکرده‌ام تا غذا به دست بیاورم.

من سلطان جنگل هستم، البته این عنوان را برای جنگل خواری بی‌رویه به من نداده‌اند، این عنوان‌ها مال شما آدم هاست. اگر خدا قبول کند واقعاً سلطان هستم و عده‌ای رعیتِ حیوان زیر دست و پایمان کار می‌کنند و ما اموراتشان را می‌گذرانیم.

این نصیحت نامه را از شیر پیر بیشه قبول کن، زیرا اگر به کارهایت ادامه بدهی نه برای تو در این جنگل چیزی می‌ماند و نه برای ما.

ـ شلخته درو کن پسرم

وقتی سر تفنگ را گرفته ای رو به آسمان و گذاشته‌ای روی مسلسل و داری هر نوع پرنده‌ای را که می‌بینی درو می‌کنی گاهی یک نفس بکش بلکه دوتا از پرندگان جان سالم به در بردند و بچه‌های ما هم چیزی کاسب شدند.

دیشب روباه برای شکایت پیش من آمده بود چون مجبور شده بود به جای پرنده هواپیمای اسباب بازی جلو زن و بچه بگذارد تا سق بزنند.

در ضمن برای مگس‌ها و پشه‌ها دیگر نمی‌خواهد گلوله هدر بدهی. بچه‌های ما با زبانشان هم می‌توانند. بگویید یادتان بدهند.

ـ یک جا وایستا.

اگر نمی‌توانی دندان روی جگر بگذاری لااقل در یک منطقه مستقر شو تا ما بگوییم بچه‌ها جا به جا شوند.

همین روزها از دست شما اسباب کشی می‌کنیم به آمازون تا خانم بچه‌ها هم نفس راحتی بکشند. لطفاً راه نیفتید دنبال ما که آنجا را هم آباد کنید.

ـ عینک بزن جانم

آخر پرنده چه شباهتی به گور خر دارد که شما نمی‌توانید آنها را از هم تشخیص بدهید.

همین هفته پیش آمده بودید از آسمان شکار کنید هر چیزی که زیرش بود را هم زدید.

همین گورخر بی‌نوا آن پایین ایستاده بود داشت یک لقمه علف می‌خورد و به آسمان نگاه می‌کرد که لت وپارش کردید.

ـ به خودتان رحم کنید لااقل

حالا ما حیوان هستیم و شما مثلاً انسان.

به ما رحم نمی‌کنید به آن محیطبانان هم‌جنس خودتان رحم کنید.

من یادم نمی‌آید تا به حال شیر شکار کرده باشم. این لقمه‌ها از گلوی من و خانواده‌ام پایین نمی‌رود اصلاً.

شما هم یکی مثل خودتان را شکار نکنید در جنگل برایتان حرف درمی‌آورند.

ـ تفنگ‌هایتان را روغن کاری کنید.

شما که می‌زنید لااقل مثل مرد بزنید.

آن گلوله‌های زنگ زده واقعاً دردشان زیاد است.

بیایید من دو تا گوزن دارم که برایم از آفریقا سوغاتی آورده‌اند، ببرید آب کنید با پولش چهار تا تفنگ خوب بخرید تا هم آبروی خودتان جلوی حیوانات حفظ شود و هم برای ما دردش کمتر باشد.

ـ نصف شب کار نکنید

دیشب ما دو تا بچه را به زور خوابانده بودیم که صدای ترق توروقتان بیدارش کرد.

مانده‌ام آن لاک پشت بدبخت با آن همه نان خور زر زرو چه کار کند. با این همه سر و صدا.

لطفاً فرهنگ جنگل نشینی داشته باشید و بدانید اگر این دفعه صدایتان نصف شب بلند شود مجبوریم شکایت کنیم.

شب را گذاشته‌اند برای خواب جانم. شده‌اید مثل آن جغد ورپریده که حرف ما را گوش نمی‌دهد و شب‌ها تا صبح عین جن زده‌ها بیدار است.

از روی ناچاری این نامه را نوشتم چون دستم به شما نمی‌رسد. حتماً می‌دانید که در ارتباطات رو در رو شیوه ما جور دیگری است.

پس تا از آن شیوه استفاده نکرده‌ام احترام خودت را حفظ کن بگذار ما هم به زندگی‌مان برسیم.

به امید روزی که دستان نرم تو را با دندان‌هایم بفشارم...

قربانت
سلطان شیربیشه
از جنگل

مناجات های یک مرکب جو

فاطمه سادات رضوی علوی

ای خدای خط ۱۱ سواران، مگر اسب و شتر و خر چه کم از شاسی بلند فول آپشن داشت که فکر ساخت خودرو سواری را به ذهن بشر انداختی؟ من که نه جرأت اختلاسش را دارم، نه سرمایه لازم برای پیش خرید، چطور دلت می‌آید؟

ای بال و پر دهنده، هرچقدرپرواز کردن را در کودکی تمرین کردیم نشد، پر پروازی به ما عطا کن تا از کمپوت شدن در ناوگان شهری و چک لحظه‌ای قیمت خودرو خلاص شویم. این‌طوری برای اشرف مخلوقات بودن‌مان هم بهتر است!

ای خالق تار و پود هستی، تار و پود قالی‌مان از هم گسیخته و نقش و نگارش شبیه نقاشی اشکان ۵ ساله از تهران شده است. مرا قالیچه سلیمانی عطا کن که هم فرش زیر پایم باشد و هم جای خالی مرکب نداشته‌مان را برایم پر کند که مرا یارای پرداخت کرایه‌های تاکسی‌های اینترنتی نیست.

ای روزی رسان تاکسی داران! برخی از راننده تاکسی‌ها را بیاموز که در ناوگان شهری هیچ مسئولیتی برای آگاهی بخشی مسافرانشان از تحولات سیاسی منطقه و منشأ پیدایش ویروس کرونا ندارند. ما خودمان در منزل تلویزیون مجهز به شبکه ۶ داریم، باقی پول‌مان را پس بدهند!

سیدمحمدجواد طاهری

رسم همسایگی

مهدی پرنیان

با اجازه شیخ اجل سعدی شیرازی

یک شهرنشین ساده هستم
بی ناز و قر و افاده هستم
در امر تلاش و کسب روزی
دارای کمی اراده هستم
در حد توان و فرصت و حال
در خدمت خانواده هستم
البته فقط درون اشعار
دنبال شراب و باده هستم
نه کشته حزب پایداری
نه عاشق تاج‌زاده هستم
در فن شریف حقه‌بازی
وز حیث کلک پیاده هستم
اکنون که حدود بیست روز است
در صحن امامزاده هستم
«بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم»

■■■

دانی که چرا کشیده کارم
اینجا که چنین غمین و زارم؟
بشنو که دهم برای تو شرح
از موشکلات! بی‌شمارم
یک واحد شصت و هشت متری
در حومه شهر یزد دارم
وقتی که به صد وام و پس‌انداز
با خرج النگوی نگارم
ساکن شدم، از سرور خواندم
آواز به همراه سه‌تارم:
من صاحبِ خانه‌ام لذا هست
بر وفق مرادِ روزگارم
اما چو ز هفتصد جهت داد
همسایه محترم فشارم
«بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم»

■■■

در واحد چپ برو بیا بود
واحد که نه کاروانسرا بود
هی گله به گله میهمان از
هر سمت روان به سوی ما بود
در راهرو بود کوهی از کفش
در گوش فقط سر و صدا بود
فرزند سعید جیغ می‌زد
فریاد شکوفه بر هوا بود
هوشنگ در اوج داد و فریاد
دنبال خرید اپتیما بود
جاری منیره آن‌طرف‌تر
در حال گلایه از ندا بود
گفتم که کنم در این شلوغی
کاری که بموقع و بجا بود
«بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم»

■■■

بودم شب جمعه غرق در خواب
گویی که شده‌ست بمب پرتاب
از واحد روبه‌رو نه، بالا
همراه صدای شرشر آب
مردی زده بود زیر آواز
انگار که خورده بود تیزاب
با پا به زمین گرم می‌کوفت
لابد به هوای ووفر و ساب
با انکرالاصوات عجیبی
می‌خواند مدام شعر سهراب
می‌رفت به اوج با صدای
شهرام، معین، مجید اخشاب
خواب از سر من پرید و گفتم
حالا که ندارم اصلاً اعصاب
«بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم»

■■■

در ساختمان ما ببینی
زین گونه امور یک دو جینی
همسایه سمت راست دارد
در واحد خود چهار نی‌نی
البته نه این که آدمیزاد
بلکه سگی از نژاد چینی
همسایه آن‌طرف بریزد
بر روی زمین مخاط بینی
همسایه روبه‌رو مداوم
دارد حرکات اینچنینی
با جامعه اناث گاهی
دارد میهمانی غیردینی

القصه که اوضاع وخیم است
گفتیم به ناله حزینی:
تا گسترش عمیق و فهم
فرهنگ آپارتمان‌نشینی
«بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم».